

## بررسی و تحلیل تطبیقی نگاه حافظ و محوی به مسأله عشق و ساحات مختلف آن

عدنان مصطفی موسی الداودی<sup>۱</sup>، احمد فرشایان<sup>۲</sup>، محمد خاکپور<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران
۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران
۳. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

\* ایمیل نویسنده مسئول: [adnanmustafamousa@gmail.com](mailto:adnanmustafamousa@gmail.com)

### چکیده

عشق در عرفان اسلامی نه یک احساس فرعی، بلکه حقیقت هستی بخش و غایت سلوک سالک به شمار می‌رود. این پژوهش با روش تحلیل تطبیقی به بررسی ساحات مختلف عشق (عشق حقیقی و مجازی، شوق، جذب، فنا، بقا، و نمادپردازی عاشقانه) در دیوان دو شاعر شاخص ادب فارسی و کردی، حافظ شیرازی و ملا محمد محوی، می‌پردازد. هدف اصلی، شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌های بنیادین در تعریف و بازنمایی عشق در آثار این دو شاعر و تبیین علل این تفاوت‌ها بر اساس بافت فرهنگی و زبانی ایشان است. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو شاعر عشق را جوهر هستی و یگانه راه وصال به حقیقت مطلق می‌دانند؛ با این حال، حافظ عشق را در پیوند با رندی، ایهام، زیبایی‌شناسی هنری و تلفیق آگاهانه عشق مجازی و حقیقی بازتاب می‌دهد، در حالی که محوی عشق را با سوز درونی، فنا، ریاضت و تجربه سلوکی عرفانی همراه می‌سازد. عرفان عاشقانه حافظ خصلتی هرمنوتیکی و تأویلی دارد و مخاطب را به کشف لایه‌های پنهان معنا فرا می‌خواند، در حالی که عرفان محوی ماهیتی شهودی، وجودی و مبتنی بر احساس مستقیم حضور معشوق است. این تفاوت‌ها ریشه در تفاوت زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و زبانی دو شاعر (شیراز عصر آل مظفر در برابر کردستان عصر عثمانی) دارد. در نهایت، هر دو شاعر با زبان شعری خود الگویی ماندگار از «دین عشق» ارائه داده‌اند که همچنان در فرهنگ ادبی فارسی و کردی جاری است.

کلیدواژه‌گان: عشق الهی، عشق مجازی، حافظ، محوی، عرفان تطبیقی، فنا.



شيوه استناددهی: موسی الداودی، عدنان مصطفی، فرشایان، احمد، و خاکپور، محمد. (۱۴۰۵). بررسی و تحلیل تطبیقی نگاه حافظ و محوی به مسأله عشق و ساحات مختلف آن. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۴(۳)، ۱-۱۲.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۳ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۸ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۶ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۳۱ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۵

## The Treasury of Persian Language and Literature

### **A Comparative Examination and Analysis of Hafez's and Mahwi's Views on the Question of Love and Its Various Dimensions**

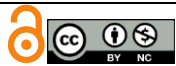
Adnan Mostafa Musa Al-davoudi<sup>1\*</sup>, Ahmad Farshbafian<sup>2</sup>, Mohammad Khakpour<sup>3</sup>

1. PhD Student in Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran
  2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran
  3. Associate Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran
- \*Corresponding Author's Email: adnanmustafamousa@gmail.com

#### **Abstract**

In Islamic mysticism, love is not a secondary emotion, but rather an ontological, life-giving reality and the ultimate end of the spiritual wayfarer's path. Using a comparative analytical method, this study examines the various dimensions of love—true and metaphorical love, longing, attraction, annihilation, subsistence, and amorous symbolism—in the diwans of two prominent poets of Persian and Kurdish literature, Hafez Shirazi and Mulla Muhammad Mahwi. The main objective is to identify the fundamental similarities and differences in the definition and representation of love in the works of these two poets and to explain the causes of these differences on the basis of their cultural and linguistic contexts. The findings indicate that both poets regard love as the essence of existence and the sole path to union with Absolute Truth; nevertheless, Hafez represents love in connection with *rindī*, ambiguity, artistic aesthetics, and the conscious integration of metaphorical and true love, whereas Mahwi associates love with inner burning, annihilation, ascetic discipline, and the mystical experience of spiritual wayfaring. Hafez's amorous mysticism has a hermeneutic and interpretive character, inviting the audience to uncover the hidden layers of meaning, while Mahwi's mysticism is intuitive, existential, and grounded in the direct feeling of the Beloved's presence. These differences are rooted in the divergent historical, social, and linguistic backgrounds of the two poets: Shiraz during the Muzaffarid period, as opposed to Kurdistan during the Ottoman period. Ultimately, through their poetic language, both poets offered an enduring model of the "religion of love," which continues to flow within Persian and Kurdish literary culture.

**Keywords:** *divine love, metaphorical love, Hafez, Mahwi, comparative mysticism, annihilation.*



**How to cite:** Musa Al-davoudi, A. M., Farshbafian, A., & Khakpour, M. (2026). A Comparative Examination and Analysis of Hafez's and Mahwi's Views on the Question of Love and Its Various Dimensions. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(3), 1-12.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 14 March 2026

Revise Date: 08 June 2026

Accept Date: 16 June 2026

Initial Publish: 21 June 2026

Final Publish: 23 September 2026

## مقدمه

مطالعه تطبیقی مضامین عرفانی در آثار شاعران مختلف، یکی از روش‌های کارآمد برای درک عمق و گستردگی سنت عرفانی در ادبیات اسلامی است و امکان شناخت بهتر ویژگی‌های مشترک و متمایز هر شاعر را فراهم می‌آورد (1). در این میان، عشق به‌عنوان بن‌مایه اصلی عرفان اسلامی، نقشی محوری در شکل‌گیری گفتمان شاعرانه شاعران بزرگی چون حافظ و محوی ایفا کرده است. حافظ شیرازی به‌عنوان استاد بی‌بدیل غزل عرفانی فارسی و محوی کردستانی به‌عنوان پیشگام شعر عرفانی کردی، هر دو توانسته‌اند عمیق‌ترین تجربیات باطنی خود را در قالب اشعاری تأثیرگذار بیان کنند که نسل‌ها را متأثر ساخته است (2, 3). بررسی تطبیقی نگاه این دو شاعر به عشق می‌تواند دریچه‌ای نوین برای درک تفاوت‌ها و شباهت‌های دو سنت عرفانی در دو فرهنگ فارسی و کردی بگشاید.

مسئله اصلی آن است که علی‌رغم اشتراک در منبع معنوی، یعنی عرفان اسلامی، حافظ و محوی چه تفاوت‌هایی در تعریف، ساحت‌بندی و نمادپردازی عشق دارند. حافظ در دیوان خود مفاهیم عرفانی چون عشق الهی و وحدت وجود را با زبانی شیوا و سرشار از ایهام و طنز ظریف بیان کرده است (2, 4). در مقابل، محوی نیز به مضامین عرفانی پرداخته، اما با زبانی پیچیده‌تر و تصویرسازی‌های غیرمستقیم‌تر (5, 6). این تفاوت سبکی نه تنها به نحوه درک مفاهیم عرفانی کمک می‌کند، بلکه بر اساس تحلیل‌های تطبیقی می‌توان به تبیین تأثیر شرایط اجتماعی و تاریخی بر فرم بیان عرفانی دست یافت (1).

عشق الهی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین مفاهیم عرفانی در دیوان حافظ، به‌ویژه در غزلیات او مطرح می‌شود. حافظ در این زمینه، از عشق به‌عنوان مسیر اصلی برای رسیدن به حقیقت و اتحاد با خداوند یاد می‌کند و آن را نه به‌عنوان یک احساس درونی، بلکه به‌عنوان نیرویی معنوی برای تحقق آگاهی معرفی می‌نماید (2, 4).

در مقابل، محوی نیز در اشعار خود به عشق الهی اشاره می‌کند، اما با رویکردی پیچیده‌تر و از زاویه‌ای متفاوت، به توصیف احساسات عاشقانه می‌پردازد. محوی در دیوان خود از اصطلاحاتی چون «درد عشق»، «آتش عشق» و «سوز دل» به‌وفور استفاده می‌کند که نشان‌دهنده نگاه سلوکی و ریاضت‌محور او به عشق است (3, 7). یکی از جنبه‌های مبهم و نیازمند بررسی دقیق، تأثیرپذیری حافظ از محوی و بالعکس است. ممکن است اشعار حافظ تأثیراتی از محوی داشته باشند یا برعکس، اما این مسئله باید از طریق مقایسه دقیق میان مضامین مشابه در دیوان هر دو شاعر روشن شود (1). به‌ویژه در مفاهیم مشترکی مانند عشق الهی و وحدت وجود، می‌توان ردپای تأثیرات متقابل را جست‌وجو کرد. پژوهش‌های خارجی، مانند مطالعه یادگار لطیف شارزوری (6)، نشان داده است که محوی خواننده را در موضوعات و روش‌های گوناگون آزاد می‌گذارد و افق نگاه او را برای انتخاب جهان‌بینی خود و رویکرد عرفانی‌اش باز می‌گذارد. همچنین، هیمن عمر خوشناو (5) اشاره دارد که محوی با زبان عشق زمینی، تعبیری آسمانی از عشق کرده است.

تفاوت زبان و فرم در انتقال مفاهیم عرفانی نیز از جمله متغیرهای اساسی این پژوهش است. حافظ به‌طور عمومی از مفاهیم عرفانی به‌صورت روشن و قابل فهم استفاده می‌کند، در حالی که محوی با استفاده از استعاره‌ها و نمادهای پیچیده، این مفاهیم را به‌طور غیرمستقیم به مخاطب منتقل می‌کند (1). این تفاوت‌ها باعث می‌شود که زبان و فرم شعر هر دو شاعر نیاز به تحلیل دقیق‌تری داشته باشد. در سطح نمادپردازی، حافظ از نمادهای شناخته‌شده‌ای چون «باده»، «ساقی» و «گل» استفاده می‌کند، در حالی که محوی از زبان استعاری پیچیده‌تری بهره برده که نیازمند تأمل بیشتر برای درک معنا است (5, 6).

عشق در سنت عرفانی اسلامی، به‌ویژه در اندیشه محیی‌الدین ابن عربی، نه به‌عنوان یک صفت عارضی، بلکه به‌عنوان «علت غایی

خلقت» و «نفس رحمانی» تعریف می‌شود که تمام هستی را به حرکت درمی‌آورد (8). این نگاه تأثیر عمیقی بر شاعران عارف زبان فارسی و کردی گذاشته است. حافظ شیرازی که در فضای فکری شیراز قرن هشتم هجری و با تأثیر از اندیشه‌های ابن عربی و عطار نیشابوری پرورش یافت، عشق را نه تنها محور دیوان خود، بلکه معیار سنجش انسان‌ها، از زاهد ریایی تا رند راستین، قرار داد (2, 4). از سوی دیگر، محوی که در کردستان عصر عثمانی و تحت تأثیر طریقت نقشبندیه و نیز شاعرانی چون مولانا خالد و نالی بالید، عشق را همچون حافظ، جوهره دین و حقیقت می‌دانست، اما تجربه عشق در شعر او اغلب با چهره‌ای اندوهناک، سوزناک و آمیخته با گریه و فنا بازنمایی می‌شود (3, 6, 7). این تفاوت در «وجه عاطفی» عشق، یکی از محورهای اساسی پژوهش حاضر است.

پژوهش‌های پیشین نشان داده است که عشق در دیوان حافظ دارای لایه‌های معنایی چندگانه است و از طریق صنعت ایهام و نمادپردازی، هم‌زمان به عشق مجازی، یعنی انسانی، و عشق حقیقی، یعنی الهی، اشاره دارد (2, 4). حافظ به گونه‌ای هنرمندانه مرز میان این دو ساحت را چنان در هم می‌آمیزد که تشخیص آن‌ها برای خواننده دشوار می‌شود و همین امر، سبب تأویل‌پذیری بی‌پایان غزلیات او گردیده است. در مقابل، محوی اگرچه از بسیاری نمادهای مشترک، مانند ساقی، باده، خرابات و پیر مغان، استفاده کرده، اما غالباً این نمادها را با صراحت بیشتری به ساحت الهی ارجاع می‌دهد و کمتر در ایهام و ایهام فرو می‌رود (9). به گفته عبدالله (9)، در تحلیل وجودشناختی شعر محوی، عشق در نگاه او همان «آتش»ی است که وجود راستین را از وجود بیگانه جدا می‌کند؛ بنابراین، رنگ و بوی عرفان عملی و ریاضت بیشتر دارد تا زیبایی‌شناسی عارفانه. این تفاوت بنیادین در شیوه بازنمایی عشق، ضرورت انجام یک مطالعه تطبیقی دقیق را دوچندان می‌کند.

در ادبیات پژوهشی خارجی نیز، عشق در شعر محوی به‌عنوان پدیده‌ای وجودی و فلسفی مورد توجه قرار گرفته است. هیمن عمر خوشناو (5) با تکیه بر هرمنوتیک اشعار صوفیانه محوی، نشان داده است که عشق در اندیشه او نه تنها احساس، بلکه «رهایی از مادیات و آمادگی برای فنا» معنا می‌شود. محوی مرگ را دریچه‌ای به سوی واقعیت می‌داند و عشق را نیرویی می‌داند که این گذار را ممکن می‌سازد. در سوی دیگر، مطالعات حافظ‌پژوهی در غرب، بر «دین عشق» و نقد ریاکاری از طریق عشق مجازی تأکید دارد (4). این دو رویکرد، یکی وجودی - فلسفی در محوی و دیگری اجتماعی - انتقادی در حافظ، نشان می‌دهد که عشق در هر دو شاعر یک مفهوم انتزاعی صرف نیست، بلکه در بافت تاریخی و اجتماعی خاص خود معنا پیدا می‌کند. از این رو، پژوهش حاضر نه تنها به مقایسه صوری نمادها، بلکه به تحلیل پیوند عشق با جهان‌بینی و نقد اجتماعی هر شاعر می‌پردازد.

علاوه بر این، مسئله «مراتب عشق»، از طلب و شوق تا جذب، فنا و بقاء، در هر دو دیوان نیازمند بازخوانی تطبیقی است. در حالی که حافظ این مراتب را اغلب در قالب پارادوکس و در لفافه بیان می‌کند، مانند «عشق آسان نمود اول ولی افتاد دشوارها»، محوی با صراحت بیشتری از «هجر و وصال»، «فنا و بقاء» و «درد عشق به‌عنوان درمان» سخن می‌گوید (10). شوان (10) در پایان‌نامه خود درباره شعر دینی و صوفیگری محوی، هفت نوع شعر دینی و پنج مقوله عرفانی را در دیوان او دسته‌بندی کرده که عشق در مرکز همه آن‌ها قرار دارد. با این حال، آنچه تاکنون کمتر بدین پرداخته شده، مقایسه نظام‌مند این مراتب در دو سنت ادبی فارسی و کردی است. این پژوهش تلاش می‌کند تا با روش تحلیل تطبیقی کیفی، ضمن احترام به تفاوت‌های زبانی و فرهنگی، نقش عشق را به‌عنوان «زبان مشترک عرفان» در آثار حافظ و محوی بازشناسی کند و نشان دهد که چگونه هر یک از این دو شاعر، از امکانات زبان شعری خود برای بیان تجربه‌ای واحد، یعنی وصال حق، اما با لحن و

تجلی، و عرفان عملی، یعنی مقامات و حالات عرفانی چون شوق، جذب، فنا و بقا، انجام شد. همچنین، برای شناسایی تفاوت‌های سبکی و زبانی، بسامد کاربرد واژگان کلیدی عاشقانه در دو دیوان محاسبه و در قالب جدول تطبیقی ارائه گردید (بخش یافته‌ها). برای تحلیل نمادها، از رویکرد نشانه‌شناسی ساختارگرا، با تکیه بر تقابل‌های دوگانه زاهد/رند، مسجد/میخانه و توبه/معصیت، استفاده شده است. کلیه مراحل پژوهش با رعایت اصول نقد منبع و ارجاع‌دهی دقیق به متون اصلی انجام گرفته است.

### یافته‌های تحقیق

بررسی ابیات منتخب نشان می‌دهد که هر دو شاعر عشق را جوهره هستی و غایت خلقت می‌دانند، اما در نحوه بازنمایی و تأکید بر ساحات مختلف آن، تفاوت‌های معناداری وجود دارد. در دیوان حافظ، واژه «عشق» و مشتقات آن ۱۴۲ بار و واژه «باده»، به عنوان نماد عشق، ۱۱۲ بار تکرار شده است، در حالی که در دیوان محوی، با حجم تقریبی نصف دیوان حافظ، واژه «عیشق» (عشق) ۸۷ بار و واژه «باده»، به صورت وام‌واژه، ۳۴ بار آمده است. این ارقام اولیه نشان‌دهنده بسامد بالای مضمون عشق در هر دو شاعر است، اما محوی تأکید بیشتری بر واژگان مرتبط با «درد» و «سوز»، همانند «سووتن»، «داغ» و «خون جگر»، دارد.

در ساحت تعریف هستی‌شناختی عشق، حافظ در غزل اول خود می‌گوید: «الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها / که عشق آسان نمود اول ولی افتاد دشوارها» (2). در این بیت، عشق نه یک احساس فرعی، بلکه ماجرابی وجودی معرفی می‌شود که از آسانی آغاز و به دشواری می‌انجامد؛ اشاره‌ای به مراحل سلوک، یعنی طلب، شوق و فنا. در مقابل، محوی در بیتی می‌گوید: «نهبوه قهت مهجوی وتی بوونی من و تو پیکهوه / حوسنه ناوی زیندهگی عیشق ناگریکه دل بریژه نهمه» (3). در اینجا عشق آتش سوزاننده دل است و حسن، یعنی زیبایی معشوق، آب حیات؛ یعنی عشق از سوئی می‌سوزاند و از سوی دیگر حیات می‌بخشد. این دوگانه

ساختاری متفاوت بهره برده‌اند. این امر، افزون بر غنای ادبیات تطبیقی، به درک بهتر پیوندهای فرهنگی ایران و کردستان نیز یاری می‌رساند.

اهمیت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که هر یک از این دو شاعر در دوره‌های مختلف و با رویکردهایی متفاوت به بیان عشق الهی و جست‌وجوی حقیقت پرداخته‌اند و شناسایی این تفاوت‌ها می‌تواند به درک عمیق‌تری از تحول عرفان ادبی در دو فرهنگ فارسی و کردی کمک کند.

### روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش با روش تحلیل تطبیقی و با تکیه بر مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، که بر مطالعه مضامین مشترک بدون الزام به اثبات تأثیر مستقیم تأکید دارد، انجام شده است. جامعه پژوهش شامل تمامی اشعار دیوان حافظ، بر اساس تصحیح قزوینی و غنی، و دیوان محوی، چاپ سلیمانیه، ۲۰۱۲، است. نمونه‌گیری به صورت هدفمند انجام شد: تمام ابیاتی که حاوی واژه‌ها و مفاهیم مرتبط با عشق، شامل عشق، محبت، سوز، شوق، هجر، وصال، فنا، بقا، مستی، ساقی، باده، خرابات، معشوق و مشتقات آن‌ها بودند، استخراج و کدگذاری گردید. در مرحله نخست، فهرستی از ۳۵۰ بیت از حافظ و ۲۱۰ بیت از محوی، با استفاده از نرم‌افزارهای متن‌کاوی و جست‌وجوی دستی، تهیه شد. سپس، این ابیات بر اساس چهار ساحت اصلی عشق، شامل تعریف و جایگاه هستی‌شناختی عشق، رابطه عشق مجازی و حقیقی، مراتب عشق و نمادپردازی عاشقانه، دسته‌بندی شدند. برای اعتباربخشی به یافته‌ها، از روش «مثلث‌سازی» (Triangulation) با مراجعه هم‌زمان به متن اشعار، تفاسیر معتبر، از جمله شرح خرمشاهی بر حافظ و شرح‌های کردی دیوان محوی، و پیشینه پژوهش استفاده گردید.

در مرحله دوم، تحلیل کیفی ابیات با بهره‌گیری از مبانی عرفان نظری، به‌ویژه اندیشه‌های ابن عربی در باب وحدت وجود و

آتش/آب در عرفان، اشاره به فنا، یعنی آتش، و بقا، یعنی آب حیات، دارد. حافظ نیز همین دوگانه را در غزل «آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع / آتش آن است که در خرمن پروانه زدند» (2) بازتاب می‌دهد، اما با زبانی ایهامی و تصویری. در ساحت رابطه عشق مجازی و حقیقی، حافظ رویکردی بدیع دارد. او برخلاف بسیاری از زاهدان عصر خود، عشق به زیبایی‌های زمینی را نه تنها مذموم نمی‌داند، بلکه آن را پله‌ای برای عشق الهی معرفی می‌کند. در غزل «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند» (2)، فرشتگان که نماد طهارت مطلق هستند، در میخانه گرد می‌آیند و باده می‌نوشند. حافظ با این تصویر شگفت، مرز میان مقدس و نامقدس، میان عشق مجازی، یعنی میخانه، و عشق حقیقی، یعنی فرشتگان، را برمی‌دارد. این تلفیق به حدی است که برخی حافظ‌پژوهان آن را «دین عشق» می‌نامند (4، 6). در مقابل، محوی اگرچه عشق مجازی را نیز به کار می‌گیرد، اما بیشتر آن را در قالب داستان‌های عاشقانه‌ای چون شیرین و فرهاد بازنمایی می‌کند تا رمزی برای عشق حقیقی. برای نمونه، می‌گوید: «بیستونی عیشی شیرینیک نهوا هاتووه پیش / گهر له هحق بیم و نهیم، تهقلیدی فرهاد دهکهم» (3). در اینجا، عشق شیرین و فرهاد الگویی برای عشق حقیقی به «حق» است، اما تفاوت با حافظ در آن است که محوی این الگو را به صورت تعلیمی و با صراحت بیشتری بیان می‌کند.

در ساحت مراتب عشق، یعنی شوق، جذبه، فنا و بقا، حافظ این مراحل را در غزل‌های متعدد به صورت فشرده و ایهامی بازنموده است. در بیت «بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند / باده از جام تجلی صفاتم دادند» (2) به جذبه و بی‌خودی اشاره دارد. در غزل «ای دل مباش یک دم خالی ز عشق و مستی / وان گه برو که رستی از نیستی و هستی» (2)، «رهایی از نیستی و هستی» همان عبور از فنا و بقاست. حافظ این مقام را نه در قالب تعلیم، که با زبانی پارادوکسیکال بیان می‌کند. محوی نیز به تفصیل از مراتب عشق سخن گفته است. او در بیتی می‌گوید: «دهرسی عیشقم ههر له کن پهروانه یا بولبول بوه / بیگهمی یان نهیگهمی ههر مهشقی ئوستادی دهکهم» (3)؛ یعنی درس عشق من از کنار پروانه یا بلبل بوده است، خواه بفهمم یا نفهمم، همواره مشق استاد می‌کنم. در بیتی دیگر به فنا اشاره دارد: «بهلکه لهو ریبهوه من پهی بهمه عیمرانی بهقا / (محویا) غیری خراباتی فهنا نیمه مهلاز» (3)؛ یعنی شاید از آن راه به عمر باقی برسم. (محویا) جز خرابات فنا، پناهگاهی ندارم. محوی نیز مانند حافظ، فنا را شرط بقا می‌داند، اما با زبانی صریح‌تر و عاطفی‌تر. در ساحت نمادپردازی عاشقانه، جدول زیر بسامد نمادهای کلیدی را در دو دیوان نشان می‌دهد، بر اساس نمونه هدفمند ۵۰۰ بیت از حافظ و ۳۰۰ بیت از محوی:

جدول ۱. بسامد نمادهای کلیدی در دو دیوان

نماد	حافظ (تکرار)	محوی (تکرار)	معنی عرفانی مشترک
ساقی	۳۴	۱۲	مرشد کامل، واسطه فیض
باده/می	۱۱۲	۳۴	معرفت الهی، شراب عشق
خرابات/میخانه	۴۲	۱۸	خانقاه عاشقان، محل فنا
پیر مغان	۲۲	۸	انسان کامل، مراد
زلف/خال	۵۶	۲۴	کثرت (زلف) و وحدت (خال)
آتش/سوز	۱۸	۴۱	فنا، شوق عشق
اشک/گریه	۲۴	۳۸	پشیمانی، شوق دیدار

این جدول نشان می‌دهد که حافظ از نمادهای بزمی و زیبایی‌شناختی، یعنی ساقی، باده و پیر مغان، بسیار بیشتر از محوی استفاده می‌کند، در حالی که محوی تأکید بیشتری بر نمادهای رنج‌آور، یعنی آتش، اشک و سوز، دارد. این تفاوت بیانگر آن است که عشق در شعر حافظ بیشتر با شادی، رندی و تجربه زیباشناختی پیوند خورده، در حالی که در شعر محوی عشق آمیخته با اندوه، گریه و ریاضت عرفانی است. با این حال، هر دو شاعر از نماد «پروانه و شمع» برای بازنمایی عشق فناگرایانه بهره برده‌اند. حافظ می‌گوید: «آتش آن است که در خرمن پروانه زدند» و محوی: «دهرسی عیشتم ههر له کن پهروانه...». این اشتراک نشان‌دهنده ریشه‌یابی مشترک در سنت عرفانی ادب فارسی، یعنی عطار و مولوی، است.

در سطح زبان و صناعات ادبی، حافظ از ایهام، تلمیح و تضادهای پارادوکسیکال به‌وفور استفاده می‌کند تا عشق را در هاله‌ای از ایهام هنری قرار دهد. برای نمونه، در بیت «ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروژی / از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی» (2)، «باد» هم به نسیم ظاهری و هم به فیض الهی اشاره دارد. محوی نیز از تشبیه و استعاره بهره می‌برد، اما صناعت غالب او تکرار و تضادهای ساده‌تر، مانند آب و آتش، شب و روز، است. او در بیتی می‌گوید: «خورشید و سایه پیکهوه نابن، ده حقیقهتی / نهو جیلوه وهحشیه که نهبی ناشنا به کهس» (3)؛ خورشید و سایه با هم جمع نمی‌شوند، این حقیقت است؛ آن تجلی وحشیانه که آشنایی با کسی ندارد. این تضاد میان خورشید، یعنی نور حق، و سایه، یعنی نفس، یکی از تقابلهای دوگانه محوی است.

در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که عشق در شعر حافظ خصلتی هرمنوتیکی و تأویلی دارد: خواننده باید با رمزگشایی از لایه‌های ایهام و نماد به عمق معنا دست یابد. در مقابل، عشق در شعر محوی خصلتی شهودی و وجودی دارد: شاعر تجربه مستقیم خود را از سوز و فنا با زبانی عاطفی و نسبتاً صریح منتقل می‌کند، بدون آنکه

تأویل‌پذیری پیچیده حافظ را داشته باشد. این تفاوت ریشه در تفاوت زمینه‌های فرهنگی و سابقه ادبی دو سنت دارد: شعر عرفانی فارسی در عصر حافظ به اوج پیچیدگی بلاغی رسیده بود، در حالی که شعر عرفانی کردی در عصر محوی همچنان در مرحله تثبیت زبان عرفانی و بیان بی‌واسطه تجربه بود.

### بحث و نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش، بررسی تطبیقی ساحات مختلف عشق در دیوان حافظ و محوی با تأکید بر شباهت‌ها و تفاوت‌های هستی‌شناختی، نمادین و زبانی بود. یافته‌ها نشان داد که هر دو شاعر عشق را حقیقتی کیهانی و یگانه راه وصول به حق می‌دانند و هر دو از نمادهای مشترک عرفانی، یعنی ساقی، باده، خرابات و پروانه، بهره می‌برند. همچنین، هر دو به مراتب عشق، از شوق تا فنا و بقا، اشاره دارند و عشق مجازی را پلی به سوی عشق حقیقی تلقی می‌کنند. این اشتراکات ریشه در منبع واحد عرفان اسلامی، به‌ویژه آموزه‌های ابن عربی و سنت شعر عرفانی فارسی، از سنایی تا مولوی، دارد که بر ادبیات کردی نیز تأثیر عمیق نهاده است. به گواهی پژوهش‌های مرتبط، محوی به‌طور مشخص از عطار نیشابوری تأثیر پذیرفته و از داستان شیخ صنعان برای بیان قدرت عشق بهره برده است (3، 8).

با این حال، تفاوت‌های بنیادینی نیز وجود دارد. نخست، حافظ عشق را در قالب رندی و آزادگی بازنمایی می‌کند و با طنز ظریف خود، زهد ریایی را نقد می‌کند. در مقابل، محوی عشق را با ریاضت، گریه و سوز پیوند می‌زند و کمتر از طنز استفاده می‌کند. دوم، حافظ از شبکه‌ای پیچیده از ایهام و تضادهای پارادوکسیکال بهره می‌برد که شعر او را به‌شدت تأویل‌پذیر می‌کند، در حالی که زبان محوی هرچند نمادین است، اما صراحت عاطفی بیشتری دارد. سوم، بسامد نمادهای بزمی و شادمانه، یعنی ساقی و باده، در حافظ بسیار بالاتر است، در حالی که محوی بر نمادهای رنج‌آور، یعنی آتش، اشک و خون جگر، تأکید می‌کند. این تفاوت‌ها را

سوی دیگر، تأکید می‌کند که هر شاعر بر اساس زیست‌جهان خود، ساحتی متفاوت از عشق را برجسته می‌سازد. محدودیت پژوهش، حجم محدود نمونه و عدم دسترسی به نسخ خطی کامل دیوان محوی بود. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده به بررسی تطبیقی عشق در شعر محوی و مولانا، یا تأثیر حافظ بر شاعران کرد معاصر بپردازند. در نهایت، می‌توان گفت حافظ و محوی هر دو «دین عشق» را تبلیغ کرده‌اند: حافظ با زبانی هنری و ایهامی، محوی با زبانی سوزناک و شهودی. هر دو الگویی ماندگار برای عشق ورزیدن به حقیقت ارائه داده‌اند: یکی در خرابات با جام می، دیگری در خلوت با اشک و آه.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

#### EXTENDED ABSTRACT

Comparative studies of mystical literature provide an important framework for understanding how shared spiritual concepts are articulated across different linguistic, cultural, and historical traditions. Among the central themes of Islamic mysticism, love occupies a unique position as both the origin and culmination of spiritual experience. In Persian and Kurdish literary traditions, few poets have explored the metaphysical dimensions of love with as much depth and artistic sophistication as Hafez Shirazi and Mulla Muhammad Mahwi. Although separated by time, language, and sociohistorical context, both poets belong to the broader tradition of Islamic mysticism and present love as the primary means of attaining union with the Divine. The significance of comparing these

می‌توان به عوامل زیر نسبت داد: (۱) تفاوت شرایط اجتماعی: حافظ در شیراز نسبتاً آزادمنش عصر آل مظفر می‌زیست، در حالی که محوی در کردستان عصر عثمانی با فضای محافظه‌کارانه‌تر روبه‌رو بود. (۲) تفاوت در سابقه ادبی: شعر عرفانی فارسی تا عصر حافظ به بلوغ کاملی رسیده بود و او می‌توانست با آن بازی کند، اما شعر عرفانی کردی در عصر محوی هنوز در مرحله صورت‌بندی و انتقال مستقیم تجربه بود. (۳) تفاوت در شخصیت و مسلک عرفانی: حافظ به‌طور رسمی به سلسله خاصی منتسب نبود و رندی را برگزید، در حالی که محوی به طریقت نقشبندیه گرایش داشت که بر ذکر، ریاضت و تجربه شخصی تأکید می‌کند (6, 7).

این پژوهش از یک سو نشان می‌دهد که عرفان عاشقانه، علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی، زبانی و تاریخی، بنیادهای مشترکی دارد و از

two figures lies not only in identifying thematic similarities but also in uncovering the distinctive ways through which each poet constructs the discourse of mystical love. Modern comparative approaches emphasize the examination of common motifs without requiring direct evidence of literary influence, thereby allowing researchers to investigate convergences and divergences in spiritual expression across traditions (1). Hafez's poetry represents one of the highest achievements of Persian mystical lyricism, characterized by ambiguity, multilayered symbolism, and the fusion of earthly and divine meanings (2). Mahwi, by contrast, occupies a foundational place in Kurdish mystical literature, where love is often expressed through existential suffering, spiritual

discipline, and direct emotional experience (3, 10). Previous studies have shown that Mahwi's mystical worldview is deeply influenced by Sufi metaphysics and emphasizes the transformative power of love in leading the seeker beyond material existence (5, 9). Similarly, investigations of Hafez's poetry have highlighted the centrality of love as a force that transcends conventional religious boundaries and challenges superficial forms of piety (4). Therefore, the present study seeks to conduct a comparative analysis of the concept of love and its various dimensions in the poetry of Hafez and Mahwi, focusing on ontological definitions of love, the relationship between earthly and divine love, stages of mystical love, and the symbolic language employed by both poets.

The study employed a qualitative comparative methodology grounded in the American school of comparative literature, which emphasizes thematic analysis rather than direct influence studies (1). The research corpus consisted of the complete Divan of Hafez and the Divan of Mahwi (2, 3). Purposeful sampling was used to identify poetic verses containing key concepts associated with mystical love, including love, longing, union, separation, annihilation, subsistence, ecstasy, wine, tavern, spiritual guide, beloved, and related expressions. In the first stage of analysis, approximately 350 verses from Hafez and 210 verses from Mahwi were extracted and coded according to four principal dimensions: the ontological status of love, the relationship between earthly and

divine love, the stages of spiritual love, and symbolic representations of love. To strengthen interpretive validity, triangulation was employed through simultaneous consultation of the original poetic texts, scholarly commentaries, and previous studies concerning the mystical thought of both poets. The interpretive framework was informed by classical Islamic mystical doctrines, particularly the concepts of divine manifestation, unity of being, spiritual attraction, annihilation (*fanā'*), and subsistence (*baqā'*), which have long occupied a central position in Sufi metaphysics (4, 8). Additional attention was given to stylistic features, symbolic structures, and recurring motifs in order to identify broader patterns in each poet's representation of mystical experience. Through this methodological approach, the study aimed to move beyond superficial thematic similarities and provide a deeper understanding of how love functions as both a theological and aesthetic principle in Persian and Kurdish mystical poetry.

The findings indicate that both Hafez and Mahwi regard love as the fundamental principle of existence and the ultimate purpose of creation. For both poets, love is not merely an emotional state but an ontological reality that defines the relationship between humanity and the Divine. Hafez repeatedly portrays love as a transformative force that initiates the spiritual journey and leads the seeker toward higher levels of awareness (2). His famous declaration that love initially appears easy but

ultimately reveals profound difficulties encapsulates the paradoxical nature of mystical experience. Mahwi likewise presents love as a consuming force that simultaneously destroys and renews the self (3). His frequent use of images related to fire, burning, wounds, and suffering reflects a view of love as a process of spiritual purification through pain and self-sacrifice (7, 9). Both poets connect love to the classical Sufi concepts of annihilation and subsistence, yet they differ in their modes of expression. Hafez tends to present these ideas through subtle metaphors, paradoxes, and multilayered imagery, whereas Mahwi often articulates them in a more direct and emotionally charged manner. The study further revealed that both poets draw upon the shared heritage of Islamic mysticism in understanding love as a divine force that transcends rational comprehension and transforms ordinary existence into a sacred journey toward ultimate reality (4, 8). A major area of comparison concerns the relationship between earthly and divine love. Hafez is distinguished by his deliberate fusion of these two dimensions, frequently employing images of beauty, wine, taverns, and beloved figures in ways that blur the distinction between human and divine objects of affection (2). His poetic strategy invites readers to engage in continuous interpretation, allowing earthly imagery to function simultaneously as a symbol of transcendent reality. This hermeneutic openness has contributed significantly to the enduring appeal and

interpretive richness of his poetry (4). Mahwi, although employing similar symbolic elements, generally uses them with greater explicitness and clearer reference to spiritual realities (3). His references to legendary lovers and romantic narratives serve primarily as allegorical pathways toward divine love rather than as ambiguous symbolic structures. Studies of Mahwi's poetry have shown that he consistently transforms earthly imagery into vehicles for expressing metaphysical truths and spiritual aspirations (5, 6). Consequently, while both poets acknowledge the pedagogical role of earthly love in guiding the seeker toward divine realization, Hafez emphasizes symbolic ambiguity and interpretive multiplicity, whereas Mahwi emphasizes spiritual instruction and existential sincerity. This distinction reflects broader differences in the literary traditions within which they wrote and contributes significantly to their contrasting representations of mystical experience.

The analysis of symbolic language and mystical stages further highlights both convergences and divergences between the two poets. Quantitative examination of selected verses demonstrated that symbols such as wine, cupbearer, tavern, spiritual guide, tears, fire, and longing occupy central positions in both poetic corpora. However, notable differences emerged in the frequency and function of these symbols. Hafez employs aesthetic and celebratory imagery—including wine, the cupbearer, and the Magian elder—

with considerably greater frequency, emphasizing joy, freedom, beauty, and spiritual intoxication (2). Mahwi, by contrast, relies more heavily on symbols associated with suffering, burning, tears, and emotional anguish, thereby foregrounding the ascetic and sacrificial dimensions of the mystical path (3, 10). Both poets make extensive use of the moth-and-candle motif to symbolize self-annihilating love, revealing their shared inheritance from earlier Persian Sufi traditions. Yet stylistically they differ substantially. Hafez's poetry is characterized by sophisticated ambiguity, paradoxical oppositions, and symbolic density, all of which require active interpretation by the reader. Mahwi's poetry, although rich in metaphor, generally relies on more straightforward symbolic structures and emotional immediacy (5, 6). These findings suggest that Hafez constructs a hermeneutic mysticism in which meaning emerges through interpretive engagement, whereas Mahwi constructs an experiential mysticism grounded in direct encounters with longing, suffering, and spiritual transformation.

In conclusion, the comparative analysis demonstrates that Hafez and Mahwi share a common mystical foundation rooted in the Islamic tradition of divine love, yet they articulate this foundation through distinct poetic and spiritual sensibilities. Both poets view love as the essence of existence, the path toward divine union, and the force that guides the seeker through successive stages of

spiritual transformation. Nevertheless, Hafez presents love through ambiguity, aesthetic refinement, irony, and symbolic multiplicity, creating a poetic universe that invites endless interpretation. Mahwi, in contrast, emphasizes inner burning, existential suffering, spiritual discipline, and direct emotional experience, offering a more immediate and intensely personal vision of mystical love. These differences reflect not only individual artistic preferences but also broader cultural, historical, and linguistic contexts that shaped the development of Persian and Kurdish mystical literature. Ultimately, both poets succeeded in transforming love into a universal spiritual language capable of transcending temporal and geographical boundaries. Their works continue to demonstrate how mystical poetry can express humanity's deepest longing for truth, beauty, and transcendence while preserving the unique cultural identities from which those expressions emerge.

## References

1. Shovalieva L, Kogas M. Modern Methods in Comparative Studies of Mysticism. *International Journal of Comparative Literature*. 2025;12(1):33-51.
2. Hafez Shirazi Sa-DM. *Divan of Hafez*. Tehran: Zavvar Bookstore; 1941.
3. Mahwi MM. *Divan of Mahwi*. Sanandaj: University of Kurdistan Press; 2012.
4. Chittick W. The Dialectic of Love in Early Persian Sufism. *Journal of Islamic Studies*. 2005;16(3):289-308.
5. Khoshnaw HA. *Hermeneutics of Mahwi's Sufi Poems*: University of Sulaymaniyah; 2014.
6. Sharazuri YL. *Mysticism and Life: An Interpretive Approach to Mahwi's Poetry*.

Journal of Kurdish Literature Studies.  
2020;8(2):45-67.

7. Ahmadi Mulla N. Mahwi between the Exoteric and Esoteric and the Sources of Love. Journal of Kurdistan Culture. 2013;5(1):10-35.

8. Shekar SA. The Personality Image and Worldview of Hallaj in Classical Kurdish and Persian Poetry in Hafez Shirazi and Mahwi: University of Baghdad; 2008.

9. Abdullah MA. Existence in Mahwi's Poetry: University of Koya; 2008.

10. Shwan AA. Religious Poetry and Sufism in Mahwi's Kurdish Poems: Salahaddin University; 1996.